

اخلاق اسلامی

(۱۳)

آموزه‌های اخلاقی، رفتارهای امان‌شیر علی‌هم‌السلام

شجاعت

نویسندگان:

محمد تقی عبدوس - محمد محمدی اشتهاردی





نام جزوه : اخلاق اسلامی آموزه‌های اخلاقی، رفتاری امامان شیعه علیهم‌السلام (۱۳)

موضوع : شجاعت

نویسندگان : محمدتقی عبدوس - محمد محمدی اشتهاردی

ناشر : دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت

آدرس : تهران، خیابان جمهوری اسلامی، مسجد هدایت

تلفن : ۰۲۴-۳۳۹۰۷۰۲۱ - ۰۲۱ - ۳۳۳۹۲۶۲۳ - ۰۲۱

صندوق پستی : ۵۹۵ - ۱۱۵۵

آدرس وب سایت : www.hedayatgar.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شجاعت

معنای شجاعت و ابعاد آن

واژه شجاعت^۱ به معنای استواری و استحکام قلب و اراده در شرایط سخت و درگیری‌های طاقت‌فرساست. بنابراین، شجاعت یک امر قلبی است و در اعماق روح انسان ریشه دارد. شجاعت در فارسی به معنای دلاوری و دلیری است؛ کسی که دلی پر توان و نیرومند دارد، شجاع است. ضد آن، ترسویی و اضطراب است که از ناتوانی نفس و ضعف یقین، سرچشمه می‌گیرد؛ چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی فرمود:

شِدَّةُ الْجُبْنِ مِنْ عَجْزِ النَّفْسِ وَ ضَعْفِ الْيَقِينِ؛^۲

ترس زیاد از ناتوانی نفس و ضعف یقین، نشأت می‌گیرد.

شجاعت دارای ابعاد و اقسام وسیع است. یک نوع آن شجاعت جسمانی است. ممکن است شخصی از نظر مقاومت بدنی، بسیار نیرومند باشد، بازوی ستبر و سینه‌ای فولادین داشته و در میدان جنگ در برابر ده‌ها حریف نیرومند ایستادگی کند ولی از نظر معنوی، اراده‌ی او ضعیف باشد؛ مثلاً با یک بار نشستن

۱ - به ضمّ و فتح و کسر شین، هر سه صحیح است. (المنجد).

۲ - غررالحکم، ج ۱، ص ۱۵۰.

کنار سفره‌ی رنگین، امضای ناحقی به نفع صاحب سفره بدهد. چنین فردی از نظر روحی، بسیار بزدل و ضعیف است و شجاعت معنوی ندارد.

به عبارت روشن‌تر، شجاعت و صبر (که عزم و اراده‌ی محکم قلب است) رابطه‌ی تنگاتنگی با هم دارند؛ به طوری که کسی که صبر ندارد، شجاعت نیز ندارد. بر همین اساس، امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

الصَّبْرُ شُجَاعَةٌ^۱؛

صبر، شجاعت است.

شخصی از امام حسن علیه السلام پرسید: شجاعت چیست؟ آن حضرت در پاسخ

فرمود:

مُؤَافَقَةُ الْأَقْرَانِ وَالصَّبْرُ عِنْدَ الطَّعَانِ^۲؛

موافقت با دوستان، مدارا با دشمنان.

شجاعت معنای وسیعی دارد که یک شعبه‌ی آن، شجاعت بدنی و مقاومت

جسمی است. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ^۳؛

شجاع‌ترین انسان‌ها کسی است که بر هوای نفس خود پیروز گردد.

^۱ - نهج البلاغه، حکمت ۴.

^۲ - تحف العقول (ترجمه شده)، ص ۲۵۵.

^۳ - سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۸۹.



نیز فرمود:

أَشْجَعُ النَّاسِ أَسْخَاهُمْ^۱؛

شجاع‌ترین انسان‌ها، سخاوتمندترین آنهاست.

شجاعت از نظر قرآن و روایات

گرچه واژه‌ی شجاعت در قرآن نیامده ولی این معنا با تعابیر دیگری؛ مانند شدت، استقامت، صبر، مقاومت و ثبات قدم، بیان شده است. در قرآن می‌خوانیم:

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ)^۲؛

محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاده‌ی خدا است، و کسانی که با او هستند، در برابر کفار،

سرسخت و محکم (نترس) می‌باشند.

در قرآن از زبان حضرت لوط عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که خطاب به کافران فرمود:

(لَوْ أَن لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ)^۳؛

ای کاش (و افسوس) در برابر شما قدرتی داشتم، یا پشتیبان محکمی در

اختیارم بود!

مطابق این آیه، حضرت لوط عَلَيْهِ السَّلَام آرزو می‌کند که دارای یاران شجاع و

نیرومند باشد و با حمایت آنان بر دشمن پیروز گردد. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در تفسیر

^۱ - غرالحکم، ج ۱، ص ۱۷۷.

^۲ - فتح (۴۸) آیه ۲۹.

^۳ - هود (۱۱) آیه ۸۰.

این آیه فرمود: «منظور از قوه، همان قائم عَلَيْهِ السَّلَام است، و منظور از پشتیبان قوی، ۳۱۳ نفر از یاران حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَام است».^۱

در قرآن، انسان‌های شجاع و نیرومند، به عنوان پشتیبانان قوی پیامبران ستوده شده‌اند و یاران راستین حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام نیز از شجاعت و شهامت فوق‌العاده‌ای برخوردار هستند.

در قرآن، خداوند در وصف طالوت، نماینده شجاع حضرت اشموئیل پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام، می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ؛^۲

همانا خداوند طالوت را بر شما برگزید و علم و (قدرت) جسم او را وسعت بخشید.

در این آیه، شجاعت و قدرت بدنی طالوت، در کنار علمش مورد ستایش خداوند قرار گرفته است نیز در قرآن می‌خوانیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا؛^۳

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که با گروهی (در میدان نبرد) روبه‌رو شدید، ثابت قدم باشید.

^۱ - تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۲۸.

^۲ - بقره (۲) آیه ۲۴۷.

^۳ - انفال (۸) آیه ۴۵.



ثابت قدمی، بستگی به شجاعت و شهامت و قوت قلب دارد. بنابراین، آیه‌ی فوق می‌گوید: «ای مؤمنان در برابر دشمن، شجاع باشید».

در قرآن می‌خوانیم:

(وَإِنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ)؛^۱

و هرگاه از شما بیست نفر مقاوم باشند، بر دویست نفر (یعنی ده برابر) چیره و پیروز خواهند شد.

این آیه نیز بیانگر نتیجه و اثر صبر و شجاعت است که توان انسان را در برابر دشمن، ده برابر می‌کند.

گفتاری از امامان علیهم‌السلام در شأن شجاعت

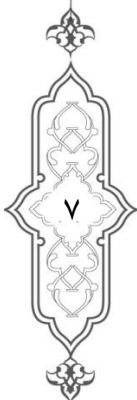
امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در وصف آنان که شایستگی رفتن به جبهه جنگ را دارند، می‌فرماید:

وَ إِنَّمَا يَخْرُجُ فِي مِثْلِ هَذَا رَجُلٌ مِمَّنْ أَرْضَاهُ مِنْ شُجْعَانِكُمْ وَ ذَوِي بَأْسِكُمْ؛^۲

در این هنگام (جنگ) سزاوار است مردی از شما که من از شجاعت و دلاوری‌اش راضی باشم، به سوی دشمن حرکت کند.
نیز در مورد لزوم شجاعت پرچمدار می‌فرماید:

^۱ - انفال، آیه ۶۵.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۱۹.



وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ؛^۱

پرچم جنگ را جز به دست شجاعان و دلوران نسپارید.

نیز فرمود:

اِحْذَرُوا الْجُبْنَ؛ فَإِنَّهُ عَارٌ وَمَنْقَصَةٌ؛^۲

از ترس بپرهیزید؛ زیرا ترس، مایه ننگ و نقصان است.

نیز فرمود:

الشُّجَاعَةُ زَيْنٌ، الْجُبْنُ شَيْنٌ؛^۳

شجاعت برای انسان زینت و ترسوئی برایش نکبت است.

نمونه‌ها

نمونه اول

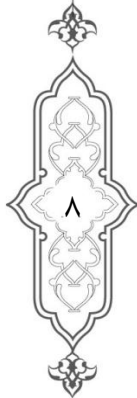
یکی از امتیازهای روشن امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که دوست و دشمن به آن اعتراف داشتند، شجاعت آن حضرت بود. نبردهای قهرمانانه و پیروزمندانه‌ی او در جنگ‌های عصر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بعد از آن بود که نشان‌دهنده‌ی شجاعت فوق‌العاده آن حضرت می‌باشد. امام در یکی از سخنان خود می‌فرماید:

وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَكَّيْتُ عَنْهَا؛^۱

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴.

^۲ - غررالحکم، ج ۱، ص ۱۴۱.

^۳ - غررالحکم، ص ۳۴.



سوگند به خدا! اگر همه‌ی عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر
بدهند، من پشت به آن نبرد نمی‌کنم.

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ آنان که تأخیر جنگ در صفین را نشانه‌ی ترس او از
مرگ می‌پنداشتند، فرمود:

أَمَّا قَوْلُكُمْ أَكُلَّ ذَلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ، فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ
خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ؛^۲

اما این که می‌گویید: آیا (تأخیر در شروع جنگ) از ترس مرگ است؟ سوگند
به خدا! باک ندارم به سوی مرگ بروم، یا او به سوی من بیاید.

نمونه دوم

مشرکان در سال‌های آغاز بعثت، کودکان خود را وادار کرده بودند تا به سوی
پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سنگ‌پرانی کنند. هرگاه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خانه‌اش بیرون می‌آمد،
بچه‌های مشرکان به سوی آن حضرت سنگ می‌پرانندند.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که در آن وقت نوجوان بود، به آنان حمله می‌کرد و آنان همانند
گورخر وحشی که از شیر فرار کند، فرار می‌کردند. در این هنگام این دو آیه نازل
گردید:

۱ - نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۵۵.

(كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ)؛^۱

گویی گورخرانی رمیده‌اند * که از (مقابل) شیری فرار کرده‌اند.

نمونه سوم

در جنگ أُحُد، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نه نفر از پرچمداران قهرمان دشمن را در همان آغاز جنگ به هلاکت رسانید. نخستین قهرمان پرچمدار دشمن طلحة بن ابی طلحة بود که او را کَبِشُ الْكَتِيبَةِ (قوج و سردار جمعیت مشرک) می‌خواندند. او به میدان تاخت. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به مقابله با او شتافت. همین که چشم او به چهره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ افتاد، گفت: يَا قُضْمُ!

به گفته‌ی امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ، «این لقب (قُضْم) برای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از این رو بود که در سال‌های آغاز بعثت، هنگامی که کودکان مشرکان به سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سنگ‌پرانی می‌کردند، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به آنان حمله می‌کرد و گوش و بینی و عضله‌ی آنان را می‌گرفت و فشار می‌داد و آنان بر اثر شدت درد، با زاری و گریه به خانه‌های خود بازمی‌گشتند و وقتی از علّت گریه‌ی آنان می‌پرسیدند، پاسخ می‌دادند: قُضِمْنَا عَلَيَّ؛^۲ علی ما را گوشمال داد و ما را نیشگون گرفت.

از این رو، طلحة بن ابی طلحة آن حضرت را «قُضْم» خواند. و در جنگ احد به دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کشته شد.

^۱ - مدّثر (۷۴) آیه‌های ۵۰-۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۶۲.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۵۲.

نمونه چهارم

در جنگ جَمَل، حضرت علیؑ نیزه‌اش را به فرزندش، محمد حنفیه داد و فرمود: «به دشمن حمله کن.» محمد نیزه را به دست گرفت و به سوی دشمن رفت، ولی گروهی از طایفه بنی ضُبّه، سر راه او را گرفتند و مانع پیشروی او شدند. او نزد پدر بازگشت. در این هنگام، امام حسنؑ نیزه را از دست او گرفت و قهرمانانه به دشمن حمله کرد و پس از مدتی درگیری با دشمن، در حالی که از نیزه‌اش خون می‌چکید، نزد پدر بازگشت. هنگامی که محمد حنفیه، برادرش حسنؑ را پیروز و سرافراز دید، سرافکنده شد. امیر مؤمنانؑ به او فرمود:

لا تَأْنَفْ؛ فَإِنَّهُ ابْنُ النَّبِيِّ وَ أَنْتَ ابْنُ عَلِيٍّ؛^۱

خود را نگیر (و تکبر نکن) چرا که حسنؑ پسر پیامبر ﷺ است، و تو پسر علیؑ هستی.

نمونه پنجم

ماجرای عاشورا و جانبازی‌های امام حسینؑ بیانگر شجاعت بی‌نظیر امام حسینؑ است، در این جا از میان ده‌ها نمونه، به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم: هنگامی که امام حسینؑ و یارانش وارد کربلا شدند، خبر آن به عبیدالله بن

^۱ - بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۵.

زیاد استاندار عراق رسید. ابن زیاد برای امام حسین علیه السلام چنین نامه نوشت:

حسین! به من خبر رسید که وارد کربلا شده‌ای. یزید بن معاویه به من نوشت که بر بستر نرم نخوابم و آرام نگیرم و غذای سیر نخورم تا تو را (با کشتنت) به خدای خبیر ملحق سازم، یا آن که تسلیم حکم من و حکم یزید شوی. والسلام.

هنگامی که این نامه توسط پیک ابن زیاد، به امام حسین علیه السلام رسید، امام علیه السلام آن را خواند و با کمال شجاعت به دور افکند و به پیک ابن زیاد فرمود:

مَالَهُ عِنْدِي جَوَابٌ!

این نامه در نزد من پاسخ ندارد.

نمونه ششم

هنگامی که امام سجاد علیه السلام در کوفه، به صورت اسیر وارد مجلس ابن زیاد شد، گفت و گوی شدیدی بین ابن زیاد و آن حضرت رخ داد، به طوری که ابن زیاد خطاب به جلدان فریاد زد: گردن او (امام سجاد) را بزنید!

در این هنگام، حضرت زینب علیه السلام با فریادهای خود، از کشتن امام سجاد علیه السلام جلوگیری کرد. امام سجاد علیه السلام خطاب به ابن زیاد فرمود: «آیا مرا به مرگ تهدید می‌کنی؟»

أ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتَنَا مِنَ اللَّهِ الشَّهَادَةُ؛

آیا نمی‌دانی که برای ما کشته شدن یک کار عادی و معمولی است و کرامت و افتخار ما از جانب خدا، شهادت است!

وقتی ابن زیاد این منظره‌ی دلاوری امام سجّاد علیه السلام و زینب علیها السلام را دید، گفت: دست از علی بن الحسین علیه السلام بردارید و او را برای زینب باقی بگذارید. تعجّب می‌کنم از این پیوند محکم، که زینب دوست دارد همراه علی بن الحسین علیه السلام کشته گردد!

نمونه هفتم

عمر بن حسن، یکی از فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام، در کودکی با کاروان امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و همراه اسیران به مدینه بازگشت.

هنگامی که اسیران کربلا را به شام نزد یزید آوردند، چشم یزید به عمر بن حسن افتاد و به او گفت: آیا با پسر من، خالد کشتی می‌گیری؟

عمر بن حسن گفت: «نه، ولی یک خنجر به پسر من بده و یک خنجر به من، تا با هم بجنگیم!» (تا بدانی کدام یک از ما شجاع‌تر هستیم)

یزید با شنیدن این سخن قهرمانانه از یک کودک اسیر، تعجّب کرد و گفت: اینان (خاندان نبوت)، کوچک و بزرگشان دست از دشمنی و رودرویی با ما بر نمی‌دارند. سپس این شعر را خواند:

نمونه هشتم

روزی مأمون با خوشحالی و شادی به محضر حضرت رضا علیه السلام آمد و نامه‌ای را خواند که در آن نامه از پیروزی لشگر، و فتح یکی از بلاد کابل، سخن به میان آمده بود.

امام رضا علیه السلام به مأمون گفت: «آیا فتح یکی از قریه‌های شرک تو را شادمان ساخته است؟»

مأمون گفت: آیا چنین فتحی مایه شادی نیست؟

امام رضا علیه السلام: «ای رئیس مؤمنان! در مورد امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مسئولیت زمامداری که خداوند آن را در اختیارات نهاده است، از خدا بترس!

همانا تو امور مسلمانان را تباه ساخته‌ای، حکمرانی را به غیر خود واگذار نموده‌ای که در میان مسلمانان به غیر حکم خدا حکمرانی می‌کنند (تو با نصب فرمانداران نالایق و ستمگر، حق مسلمانان بلاد را تباه نموده‌ای. اکنون به علت فتح فلان قریه خوش رقصی می‌کنی؟) تو در این بلاد نشستهای ولی خانهای هجرت و محل فرود وحی (مدینه) را ترک نموده‌ای. (و بر اثر ظلم حکمرانان ستمگرت) به مسلمانان مهاجر و انصار، ظلم می‌شود، به طوری که مدت‌ها از بینوایی و ستم‌دیدگی افرادی از آنان می‌گذرد و دسترسی به تو ندارند و کسی به داد آنان نمی‌رسد، از خدا بترس و به امور مسلمانان توجه داشته باش!

آیا نمی‌دانی که زمامدار مسلمانان مانند ستون وسط خیمه است که هر کسی

بخواهد می‌تواند آن را بگیرد؟ تو نیز باید به مسلمانان این گونه نزدیک باشی و مردم به تو دسترسی داشته باشند و شکایت‌های خود را به تو برسانند...».

بیانات امام به قدری قاطع بود که مأمون تسلیم شد و خود را آماده‌ی سفر به سوی عراق و سپس حجاز کرد، ولی حوادثی پیش آمد که به این مقصود نرسید...^۱

شیعیان شجاع در طول تاریخ

شجاعت و فداکاری امامان علیهم‌السلام موجب شد که در کلاس سازنده‌ی آنان شیعیان شجاعت بی‌ظنیری از خود نشان دادند، به طوری که آنان در میان مسلمانان به جهاد و نبرد و شجاعت در برابر طاغوت‌ها، معروفند و از همان آغاز افرادی مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، مالک اشتر، میثم تمار، عمرو بن حَمِقْ، معلی بن خُنَیس، جانبازان کربلا و سلحشوران علوی مانند زید بن امام سجّاد، یحیی بن زید، محمّد بن عبدالله (نفس زکیّه)، حسین بن علی شهید فحّ و... برخاستند که سرآپایشان تبلوری عالی از شجاعت و شهادت بود. در ادامه‌ی حرکت آنان، علمای مجاهدی هم‌چون میرزای شیرازی، شهید سیّد حسن مدرّس، امام خمینی رحمته‌الله و... پدیدار شدند که به راستی شجاعت و شهادت را از امامان علیهم‌السلام به ارث بردند و خطّ درخشان آنان را احیا نمودند. ذکر آن شجاعت‌ها در این

^۱ - عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۰-۱۶۱.

کتاب به طول می‌انجامد، ولی چه بهتر که به چند نمونه از آنها در این جا اشاره کنیم:

برخورد قهرمانانه‌ی سید حسن مدرّس با رضاخان قلدر

آیت الله سید حسن مدرّس رحمته الله علیه یکی از علمای برجسته و شجاع بود که در ۷۸ سالگی، در زندانِ خواف (نزدیک کاشمر) در شب بیست و هفتم رمضان سال ۱۳۶۵هـ.ق (۱۳۰۷/۹/۱۰) توسط دژخیمان رضاشاه به شهادت رسید.

این بزرگ مرد الهی، شجاعتی کم‌نظیر داشت. برای درک شجاعت مثال زدنی او کافی است به داستان‌های زیر توجه کنید:

۱- یکی از دوستان رضاشاه، در آستانه‌ی انتخابات دوره هشتم مجلس، به مدرّس گفت: شاه پیغام داده است: در تهران کاندیدا نشوید، بلکه کاندیدای یکی از شهرستان‌ها شوید.

مدرّس با تندی جواب داد: به سردار سپه (رضاخان) بگو: اگر مردی، مردم را آزاد بگذارد، تا ببینی من از چند شهر انتخاب می‌شوم و گرنه مجلسی که من به دستور تو نماینده شوم، باید درش را لجن گرفت!

۲- هنگامی که شهید مدرّس را در زندانِ مخوفِ خواف، زندانی کردند، برای دوستان خود چنین پیام داد: به زودی دوران حبس تمام، و پس از آزادی، مبارزات خود را با انگلیس و رضاخان از سر می‌گیریم، این بار چنان پیش می‌روم که با کار رضاخان را یکسره کنم، یا جان خود را در این راه از دست

۳- زمان سلطنت احمد شاه قاجار بود رضاخان به عنوان سردار سپه، در رأس قدرت نظامی ایران قرار داشت. سید حسن مدرس یکی از نمایندگان مجلس بود. او در مجلس، نوبت گرفت که در چند جلسه، سردار سپه را به خاطر خلافتکاری‌هایش که از خودخواهی خاص او ریشه گرفته شود، استیضاح کند. در جریان استیضاح، روزی سردار سپه (رضاخان) برای جواب دادن به مجلس آمد و قبل از شروع جلسه، در ایوان مجلس ایستاد تا صدای زنده باد و مرده باد مزدوران خود را بشنود. در همین وقت، مدرس سر رسید. مزدوران سردار سپه تا مدرس را دیدند، فریاد زدند: زنده باد سردار سپه! مدرس با بی‌اعتنایی عصای خود را به زمین زد و عکس‌العمل نشان نداد.

مزدوران فریاد زدند: مرده باد مدرس! مدرس متوجه جمعیت تماشاچی شد و عصایش را رو به آنان کرد و گفت: «مردم! بگوئید: زنده باد مدرس!»
 جمعیت فریاد زدند: زنده باد مدرس! مدرس بار دیگر گفت: «مردم بگوئید: مرده باد سردار سپه!»

این بار مردم بیش از قبل، مجذوب شکوه خاص معنوی سید شدند و فریاد برآوردند: مرده باد سردار سپه!

^۱ - اقتباس از کتاب‌های: مدرس قهرمان آزادی و داستان‌هایی از زندگی مدرس.



مدرّس از پله‌های مجلس بالا رفت و در بالکن، یقه‌ی سردار سپه را گرفت و به مردم گفت: مردم! صد بار بگویید: مرده باد سردار سپه، زنده باد مدرّس.

جمعیت از رشادت و دلیری سید، به هیجان آمده، هم صدا (صد بار) فریاد زدند: مرده باد سردار سپه، زنده باد مدرّس! سردار سپه از این اهانت، سخت برآشفته و با سید گلاویز شد؛ گویی می‌خواست او را از بالکن به زیر بیندازد، که قائم مقام‌الملک مانع شد و سردار سپه از مجلس بیرون رفت.^۱

امام خمینی؛ تندیس شجاعت و صلابت اسلامی

امام خمینی رحمته الله علیه در تاریخ ۲۵/۲/۴۳، یعنی در اوج اقتدار محمدرضا شاه فرمود:

اگر چنان چه ما برای مقاصد اسلام بترسیم، دین نداریم. (آیا) دین دار هم برای این که خرقه را از این عالم خالی کند، می‌ترسد؟ ... بترسیم؟ از چه بترسیم؟ آن باید بترسد که غیر از این عالم جایی ندارد.... ما از چه بترسیم؟ چه ترسی ما داریم از شماها؟ شما آن آخر امر این است که ما را اعدام کنید، ولی زندگی راحت ما است، از این کثافت‌کاری‌ها بیرون می‌رویم... آقای ما (علی علیه السلام) فرموده:

وَاللّٰهُ لَا يُنِّبُ اَبِي طَالِبٍ اَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ اُمِّهِ؛^۲

^۱ - حسین مکی، مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۴۸۷.

^۲ - سوگند به خدا! علاقه فرزند ابوطالب به مرگ، از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادرش بیش‌تر است.



خوب ایشان (علی‌علیه‌السلام) فرموده است، ما البته نمی‌توانیم همچنین دعواهایی بکنیم، لکن ما شیعه‌ی او هستیم، ما اگر از مرگ بترسیم معنایش این است که ما وراء الطبیعه قبول نیست.^۱

در آن هنگام که در جریان جنگ تحمیلی عراق و ایران، موشک‌های عراقی بر شهرهای ایران فرو می‌باریدند، حضرت امام خمینی‌علیه‌السلام در خانه ساده‌ی خود در جماران به سر می‌برد. موشک‌های فراوان به تهران خورد، حتی یکی از موشک‌ها به نزدیک جماران اصابت کرد. دو نفر از یزشکان مخصوص امام؛ دکتر پور مقدّس و دکتر طباطبائی، با کمال تواضع به امام عرض کردند: ماندن شما در این جا صلاح نیست. اجازه بدهید شما را به پناهگاهی ببرند، امام فرمود: «بروید برنامه‌ی خود را در این مورد نزد من بیاورید.»

آنان رفتند و زیرزمینی را آماده کردند و تختی در آن جا نهادند تا امام روی آن قرار گیرد و در همان زیرزمین تحت مراقبت پزشکی باشد.

سپس نزد امام آمدند و گفتند: برنامه آماده شد.

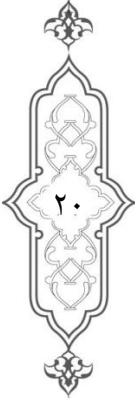
امام فرمود: «من گفتم بروید برنامه‌ی خود را بیاورید ببینم چیست؟ نگفتم که برنامه را انجام دهید، من رهبر مردم ایران هستم، روا نیست حتی یک پیرزن کشته شود و من سالم بمانم! اگر من به پناهگاه بروم ولی مردم دارای پناهگاه

(نهج البلاغه، خطبه ۵).

^۱ - صحیفه نور، ج ۱، ص ۷۳.

نباشند، تاریخ درباره‌ی ما چه قضاوتی خواهد کرد؟

اگر همه‌ی مردم دارای پناهگاه شدند، من هم به پناهگاه می‌آیم، و گرنه در همین جا می‌مانم. اگر بناست کشته گردیم، چرا عده‌ای کشته شوند؟ همه‌ی ما یکسان هستیم»^۱.



^۱ - به نقل از: یکی از پرستاران امام.